

کاشانه

ویژه نامه هفتگی سبک زندگی و خانواده روز نامه جوان



پنج‌شنبه ۴ دی ۱۴۰۴ - ۴ رجب ۱۴۴۷

وقتی بحران فراتر از یک حادثه‌است

■ ایران کشوری حادثه‌خیز است. از زلزله و سیل گرفته تا آتش‌سوزی‌ها و حوادث محیط‌زیستی، هربار بخشی از جامعه را درگیر می‌کنند و خانواده‌ها را در موقعیتی قرار می‌دهند که نه تنها با خسارت‌های مادی بلکه با آشفتگی روانی، اجتماعی و حتی اخلاقی مواجه می‌شوند. در این میان، تجربه مجموعه‌های مردمی که در دل بحران و کنار خانواده‌ها حضور داشته‌اند، تصویری واقعی‌تر و گاه متفاوت از آنچه در گزارش‌های رسمی دیده می‌شود، ارائه می‌دهد. تصویری که نشان می‌دهد مسئله فقط «وقوع بحران» نیست، بلکه «نحوه مواجهه خانواده‌ها و جامعه با بحران» است که شدت یا کاهش خسارت را رقم می‌زند. رضا مرادی، مدیر یکی از مجموعه‌های مردمی فعال در حوزه امداد رسانی و تاب‌آوری اجتماعی، با نگاه میدانی و صریح، معتقد است: بخش قابل توجهی از مشکلات، نه از کمبود منابع بلکه از خطاهای رفتاری، ضعف آموزش، نبود اعتماد اجتماعی و گاهی سوءاستفاده از موقعیت بحران ناشی می‌شود! **صفحه ۸**



پرونده ویژه «جوان» به مناسبت روز ایمنی در برابر زلزله و کاهش بلایای طبیعی

حادثه خبر می‌کند!

ایمنی‌فلازی احمد



مجتبی طحان، مدرس دانشگاه و معاون آموزش و پژوهش جمعیت هلال احمر استان خوزستان:

خانواده، نخستین و مهم‌ترین حلقه زنجیره ایمنی در برابر بحران هاست



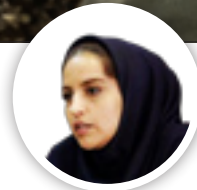
طیب طاهرزاده، معاون آموزش و پژوهش جمعیت هلال احمر استان فارس:

آموزش پیش از بحران تاب‌آوری جامعه را در برابر حوادث بالا می‌برد



حسام‌الدین نراقی، کنشگر توسعه و فعال غیردولتی در حوزه مدیریت شرایط اضطراری و بحران:

عمده خسارات زلزله‌بم محصول بی‌توجهی به نشانه‌ها بود



دکتر معصومه کمال‌الدینی، جامعه‌شناس، پژوهشگر بحران و عضو انجمن جامعه‌شناسی ایران:

جهان زیست خانوادگی پایه مدیریت روانی و اجتماعی بحران است

خودمانی

اگر همین الان زلزله بیاید، چه می‌کنی؟

نیره ساری

«بی‌مقدمه بریم سر اصل ماجرا. اگه همین الان، در دست خوندن این یادداشت، زمین زیر پات بلرز، اولین کاری که میکنی چیه؟ نه اون جوابی که قشنگه، نه اون چیزی که دوست داری از خودت تصور کنی؛ همون کاری که واقعاً انجام میدی. دستت میره سمت چی؟ پات میدوه کجا؟

صدات دنبال کی میگرده؟» این سؤال ترسناک نیست، واقعی است. ترسناک آن جایی است که جوابش را نمی‌دانیم، ولی مطمئنیم «بعدها به آن فکر می‌کنیم». مشکل دقیقاً همین «بعدها» است، چون زلزله، سیل و آتش‌سوزی هیچ‌وقت برای بعداً قرار نمی‌گذارند. ما معمولاً وقتی از بحران حرف می‌زنیم، می‌رویم، همه اینها مهم‌اند، اما یک مثل ساختمان، گسل، مدیریت و امداد نادیده بگیریم و آن رفتار خودمان در چند ثانیه اول است. همان چند ثانیه‌ای که نه مسئول، نه امداد و نه دستورالعمل وجود دارد و فقط ما و عادت‌هایمان هستیم. بحران، آدم‌ها را عاقل‌تر یا شجاع‌تر نمی‌کند

فقط نقاب را برمی‌دارد. آنچه در آن لحظه انجام می‌دهیم، نتیجه سال‌ها زندگی معمولی ماست. کسی که همیشه آماده بوده، آماده می‌ماند، کسی که همیشه گفته «بعدها» در بحران هم دنبال بعدها می‌گردد، واقعیت این است که بیشتر ما هیچ‌وقت به‌طور جدی تمرین نکرده‌ایم که در لحظه خطر چه کار کنیم. شنیدهایم، خوانده‌ایم،

دیده‌ایم، اما تمرین نکرده‌ایم. تفاوت اینجا خیلی زیاد است. شنیدن یعنی دانستن و تمرین یعنی بلد بودن و مهم اینجاست که بحران با دانستن کاری ندارد، با بلد بودن کار دارد.

بسیاری از خانواده‌ها اگر صادقانه از خودشان بپرسند، متوجه می‌شوند که هیچ برنامه روشنی ندارند. نه این که بی تفاوت باشند، بلکه فکر کرده‌اند این چیزها بدیهی است. فکر کرده‌اند وقتی لحظه‌اش برسد، خودبه‌خود تصمیم درست را می‌گیرند، در حالی که مغز انسان در شرایط استرس شدید، دقیقاً برعکس منطق روزمره عمل می‌کند. انتخاب‌ها محدود می‌شوند، زمان کش می‌آید و اشتباهات ساده اما پرهزینه اتفاق می‌افتد.

برای همین است که در بسیاری از حوادث، آدم‌ها کارهایی می‌کنند که بعداً خودشان هم باورش‌ان نمی‌شود. به جای خروج، دنبال وسیله‌هایشان می‌گردند. به جای پناه گرفتن، وسط فضا می‌ایستند. به جای آرام کردن دیگران، خودشان منبع اضطراب می‌شوند. اینها نشانه‌بی عقلی نیست، نشانه آماده نبودن است. ما در زندگی روزمره مان برای چیزهای کم‌اهمیت‌تر از جانمان برنامه‌ریزی می‌کنیم. برای سفر، برای میهمانی، برای خرید، اما برای

روزی که ممکن است همه چیز به هم بریزد، هیچ نقشه‌ای نداریم. نه چون سخت است، بلکه چون دوست نداریم به آن فکر کنیم. انگار فکر کردن به بحران، آن را اضا‌حار می‌کند، در حالی که نادیده گرفتن خطر، فقط ما را بی‌دفاع‌تر می‌کند. یک بخش مهم ماجرا به فرهنگ زندگی ما برمی‌گردد. ما عادت کرده‌ایم ایمنی را کاری تخصصی مربوط به آتش‌نشانی، شهرداری و دولت‌بانیم، در حالی که بخش بزرگی از ایمنی دقیقاً در دل خانه اتفاق می‌افتد. در چیدمان، در عادت‌ها، در گفت‌وگوهای ساده خانوادگی و... اینکه همه بدانند اگر اتفاقی افتاد، چه کسی مسئول چه کسی است، از کجا باید خارج شد و بعدش کجا همدیگر را پیدا کرد. اینها نه هزینه دارد، نه ابزار خاص فقط نیاز به جدی گرفتن دارد. نکته مهم دیگر، نقش تمرین است. تمرین نه برای اینکه قهرمان شویم، بلکه برای اینکه گیج نشویم. کسی که تمرین کرده‌است، آرام‌اشجاع‌تر نیست فقط سر در گم نمی‌شود. می‌داند ترسش طبیعی است، اما اجازه نمی‌دهد ترس تصمیم بگیرد. این تفاوت کوچکی نیست. همین تفاوت است که گاهی بین آسیب دیدن و سالم ماندن فاصله می‌اندازد.

جالب است در این میان، کودکان گاهی از بزرگ‌ترها آماده‌ترند. نه به این دلیل که فهم بیشتری دارند، بلکه چون زنگ خطر را زودتر می‌شنیدند، مسیر خروج را زودتر می‌فهمند. نقش‌شان را می‌دانند. در مقابل، خیلی از بزرگ‌ترها سواد هالت فقط شنونده بوده‌اند. نتیجه‌اش این می‌شود که در بحران، بچه منظر دست‌نخور و بزرگ‌تر

دنبال تصمیم است. این یادداشت قرار نیست کسی را متهم کند یا بگوید همه چیز تقصیر مردم است. نه، مدیریت، ساخت‌وساز و سیاستگذاری نقش حیاتی دارند، اما اگر از سهم خودمان فرار کنیم، هر چقدر هم بقیه درست عمل کنند، باز هم آسیب می‌بینیم. بحران، جایی است که زنجیره‌ها اهمیت پیدا می‌کنند و اگر یکی حلقه‌اش ضعیف باشد، کل سیستم آسیب می‌بیند. شاید مهم‌ترین کاری که می‌توانیم کنیم این است که ایمنی را از یک موضوع صرف مناسبیتی خارج نماییم. اینکه فقط سالگره‌ها یادمان بیفتد، فقط بعد از فاجعه نگران شویم و بعد دوباره فراموش کنیم. ایمنی باید بخشی از سبک زندگی باشد، نه واکنش هیجانی، مثل بستن کمربند ایمنی، کاری که اول سخت بود، بعد عادی شد. آخرش به همان سؤال اول برمی‌گردیم، اما این بار جدی‌تر از قبل. اگر همین الان زلزله بیاید، اول چه کار می‌کنی؟ اگر جواب روشنی نداری، نگران نشو، بیشتر مردم ندارند. مهم این است که این سؤال را رها نکنی. چون بحران که برسد، دیگر فرصت فکر کردن نیست. آن موقع فقط اجرا می‌کنی یا آنچه را تمرین کرده‌ای یا آنچه را همیشه به تعویق انداخته‌ای!

جستار

ناصر سهرابی

پنجم دی، سالگرد زلزله‌بم، روزی است که هر سال به یاد یکی از مخرب‌ترین و تلخ‌ترین حوادث طبیعی تاریخ معاصر ایران گرامی داشته می‌شود. این روز نه فقط یادآور خرابی‌ها و تلفات انسانی، بلکه فرصتی برای بازاندیشی در مدیریت بحران، آموزش عمومی، فناوری هشدار و فرهنگ ایمنی است. یادآوری این فاجعه باید فراتر از مراسم و مرثیه‌سرایی باشد و به سنجش واقعی کارنامه ملی ما در مواجهه با بلایای طبیعی تبدیل شود. اگر بم با آن سابقه ۲هزار ساله‌اش امروز نه فقط یک مجموعه تاریخی ویران، بلکه نمادی از کوتاهی ما در یادگیری، برنامه‌ریزی و آمادگی در برابر بلایای طبیعی است. شهر بم در چند ثانیه فرو ریخت، نه به دلیل بی‌رحمی طبیعت، بلکه به‌خاطر بی‌توجهی انسان. کودکان، خانواده‌ها و شهروندانی که هنوز پژواک آن رویداد را در جسم و ذهن خود حس می‌کنند، هشدار می‌برای ما هستند. اگر از تجربه‌های تلخ نخوانیم و از آنها ناسازیم، فاجعه تکرار می‌شود.

زلزله بم صرفاً یک رویداد لرزه‌ای نبوده و رویدادی بود که ضعف‌های چندوجهی ساخت و ساز، آموزش ناکافی، مدیریت بحران ضعیف و فرهنگ ایمنی ناپایدار را در معرض دید قرار داد. هنوز که هنوز است، بسیاری از شهرهای کشور با همان وضعیت آسیب‌پذیر گذشته توسعه یافته‌اند، با همان استانداردهای ضعیف، با همان نقص‌های اساسی در سیستم هشدار و با همان کمبودهای آموزش عمومی و رسانه‌ای. اگر قصد ما از انتشار یک یادداشت در روزنامه ملی، هشدار دادن است، باید همین واقعیت را بی‌رحمانه بپذیریم: فاجعه زمانی اتفاق نمی‌افتد که زمین بلرزد، بلکه وقتی است که ساختار مدیریت و فرهنگ ما بلرزد. ایراد اصلی نگاه ما به بلایای طبیعی این است که آنها را رویدادهایی منفصل فرض می‌کنیم؛ گویی وقتی زمین نمی‌لرزد، همه چیز امن است، در حالی که واقعیت این است که بلای طبیعی محصول زنجیره‌ای از عوامل انسانی است: تصمیم‌های

شهری، نوع مصالح، نحوه نظارت، کیفیت آموزش و درجه آمادگی جامعه. زلزله فقط محرک است، اما تلفات و پیامدها نتیجه ضعف‌هایی است که سال‌ها نباشته بودند. در این زمینه، سینما و آثار تصویری می‌توانند نقش بی‌بدیلی ایفا کنند، نه فقط به‌عنوان سرگرمی، بلکه به‌عنوان آشکارکننده آسیب‌ها، تحلیلگر بحران و معلم رفتار در لحظه رویداد.

سینمای بحران در جهان توانسته است آموزه‌های علمی، انسانی و مدیریتی را همزمان با یک روایت قوی به مخاطب منتقل کند. فیلم‌هایی مانند «زمین لرزه» (ساخته دهه ۱۹۷۰) با اینکه از نظر تکنیکی ساده‌اند، اولین تلاش‌های جدی برای نشان دادن پیامدهای شهری و اجتماعی زلزله بودند. نمونه‌های بعدی مانند فیلم «سان آندریاس» محصول ۲۰۱۵ تلاش کرده‌اند مخاطب عام را با چالش‌های واکنش، نجات و آسیب‌های گسترده در بزنگاه بحران روبه‌رو کنند. «غیر ممکن» محصول ۲۰۱۲ تجربه واقعی بازماندگان سونامی سال ۲۰۰۴ در تایلند را بازآفرینی می‌کند و درس‌هایی درباره آمادگی، همدلی و مدیریت اضطراری ارائه می‌دهد.

زلزله بم و ضرورت عمل امروز

یادگار خاک و درس ایمنی

فیلم‌هایی نظیر «گردباد»، «سبل»، «تنها شجاعان» و آثار مرتبط با فوران آتشفشان مانند «آتش پیک» و «آتشفشان» نشان داده‌اند بحران صرفاً یک فاجعه لحظه‌ای نیست، بلکه شبکه‌ای از تصمیم‌ها، واکنش‌ها و پیامدهاست که باید از قبل آرموده و آموزش داده شود. در سینمای ایرانی تلاش‌هایی برای ثبت و تحلیل فجایع طبیعی انجام شده است. مستند «بم، دوباره می‌لرزد» بازتاب مستقیم زلزله بم است و به پیامدهای انسانی و شهری آن می‌پردازد. آثار کوتاه و مستندهای تلویزیونی مانند «زلزله» و «زمین لرزه» به واکنش مردم، امدادرسانی و پس‌لرزه‌ها توجه و به مخاطب یادآوری می‌کنند آموزش و آمادگی چقدر حیاتی است. در حوزه سیل و دیگر بحران‌های طبیعی، مستندهایی مانند «سبل و زندگی» و «خروش آب» شرایط استان‌های شمالی و خوزستان را در مواجهه با سیلاب‌های شدید نشان می‌دهند و تحلیل‌های مدیریت بحران و اقدامات پیشگیری را با تصویر ترکیب می‌کنند. این مجموعه آثار، چه در ایران و چه در جهان نشان می‌دهد سینما می‌تواند فراتر از سرگرمی عمل کند و به ابزاری مؤثر برای



آموزش، هشدار و فرهنگ‌سازی در برابر بلایای طبیعی تبدیل شود. آموزش زمانی مؤثر است که در دل روایت قرار بگیرد. کشورهایی مانند ژاپن و ایالات متحده از این واقعیت آگاهند و سال‌هاست که آموزش در زندگی روزمره مردم – جریان دارد و مدرسه، رسانه‌ها، برنامه‌های عمومی و محتوای تصویری مردم آن کشور به‌جای اینکه صرفاً یاداند در لحظه بحران چه باید کنند، آن رفتارها را بارها تمرین کرده‌اند. این «تمرین مداوم» و «آموزش در بستر زندگی» است که تاب‌آوری را به واقعیت تبدیل کرده، نه امید یا خوش‌شانسی. در ایران اما آموزش پیشگیرانه هنوز به یک فرهنگ تبدیل نشده است. معمولاً بعد از وقوع حادثه، سخن از آموزش و برنامه‌ریزی می‌شود، اما این واکنش زمانی تأثیر دارد که پیش از فاجعه اجرا شده باشد. رسانه‌ها باید این نقش را جدی بگیرند، نه فقط به بازتاب صحنه‌های بعد از حادثه اکتفا کنند. رسانه‌ای کارآمد است که قبل از وقوع بحران فعال باشد: برنامه‌های علمی برای کودکان، گفت‌وگوهای تخصصی با مهندسان و جامعه‌شناسان، نمایش رفتار صحیح در شرایط اضطراری، نقد فقه‌های ساختاری و ارائه راهکارهای واقعی و قابل

اجرا. رسانه‌ای که تنها بعد از حادثه فعال شود، در واقع مسئولیت اصلی خود را پشت گوش انداخته است. در همین رابطه، کتاب، پژوهش و آرشو ملی حوادث طبیعی در ایران جایگاه روشنی ندارد. بسیاری از کشورها آرشیهوای وسیعی از حوادث طبیعی خود دارند – نه برای تشدید درد یا یادآوری خسارت‌ها، بلکه برای تبدیل تجربه به دانش ساختاری. این آرشیهوا پایه تصمیم‌سازی‌های بلندمدت‌اند: از تدوین قوانین ساخت‌وساز تا بهبود راهبردهای مدیریت بحران و آموزش عمومی. نبود چنین آرشیهویی در ایران باعث شده است ما بارها و بارها همان اشتباهات را تکرار کنیم بی‌آنکه راهکارهای علمی و تجربه شده را به کار بگیریم. فناوری و سیستم‌های هشدار نیز بخش دیگری از واقعیت مدیریت بحرانند که در ایران هنوز به شکل مؤثر اجرا نشده‌اند. هیچ فناوری نمی‌تواند وقوع زلزله یا سیل را متوقف کند، اما می‌تواند ثانیه‌هایی حیاتی برای واکنش فراهم کند. ثانیه‌هایی که می‌تواند بین مرگ و زندگی تفاوت ایجاد کند.

هشدار سریع، قطع خود کار گاز و برق، هشدار پیامکی عمومی، فعال‌سازی سامانه‌های امدادی و مانیتورینگ زنده سازه‌ها، همه ابزارهایی هستند که اگر برنامه‌ریزی و آموزش همراه شوند، می‌توانند تلفات را به طرز قابل توجهی کاهش دهند. اما اگر این ابزارها فقط روی کاغذ بمانند یا نصب شوند بدون پشتیبانی آموزش ساختار نظارتی، بیش از آنکه مفید باشند، توقع کاذب ایجاد می‌کنند. سالگرد زلزله بم – پنجم دی – نباید به سنتی تکراری بدل شود که هر سال با همان جملات و عکس‌های مشابه مرور شود. این روز باید روز ارزیابی ملی باشد: روزی که از خود بپرسیم وضعیت ایمنی شهرها نسبت به سال گذشته چگونه شده، چند مدرسه و اداره مانور واقعی انجام داده‌اند، رسانه‌ها چه محتوای آموزشی ارائه کرده‌اند، سینمای بحران چه آثاری تولید کرده است و چه فناوری‌هایی به مرحله عملیاتی رسیده‌اند. اگر برای این پرسش‌ها پاسخ دقیق و قابل اندازه‌گیری نداشته باشیم، یعنی هنوز در مسیر درستی حرکت نمی‌کنیم و خطر همچنان تهدیدی جدی برای ماست. سینما در این میان جایگاهی ویژه دارد، زیرا ما ملتی روایت‌محوریم. تجربه‌های ما وقتی به شکل تصویر و داستان در ذهن مردم نقش ببندد، حافظه جمعی را شکل می‌دهد که می‌تواند چرخه اشتباه را بشکند. اما این سینما باید دقیق، پژوهشی، مسئولانه و واقع‌بینانه باشد. سینمایی که تنها بر غم و اندوه تکیه کند، نه آگاهی می‌سازد و نه توانمندسازی، است؛ این‌ها ایست که ضعف‌های تاریخی، ساختاری و فرهنگی ما را پیش چشم گذاشته است. اگر ما بخواهیم از این آینه نتیجه بگیریم، لازم است رفتار جمعی، سیاستگذاری، آموزش عمومی و ساختارهای مدیریتی را نه به‌صورت شعار، بلکه به‌صورت عمل به چالش بکشیم. تنها زمانی می‌توانیم بگوییم، از تجربه بم آموخته‌ایم که دیگر شاهد تکرار آن فاجعه نباشیم – نه فقط در خاطره، بلکه در ساختار ایمنی و زندگی روزمره. اگر امروز درس بم را جدی نگیریم، فردا باز هم باید با ویرانه‌ها روبه‌رو شویم.